

مرتضی و خداوند خان امراء دکن که از ولایت برار بر سر احمد نگر که پای تخت نظام الملک است رفته در جنگ صلابت خان وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و راجه علی خان فیان ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در مجلس نوروزی آمده بعد از ملازمت بقیه اسپانی که مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکن نمودند بنابراین شاه فتح الله را که بعد ازان اورا میر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله مخاطب گردانیده پنجاهزار روپیه و اسب و خلعت بخشیده و صدر کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکن مقرر ساختند تا خان اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا برده واسطه العقد امرا گردد و کمالی شیرازی نوکر اورا برای گذرانیدن ایمه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگمه زمین نداشت اما اراضی کلی کلی باز یافت نموده کفایت خیال میکرد و آن زمین همان طور مسکن و حوش و هوام و سوام شد نه از ایمه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامه اعمال صدور که نامی از ایشان باقی نمانده باقی ماند

از صدور عظام باقی نیست * در دل خاک جز عظام صدور و در ماه رجب این سال خبر از کابل رسید که میرزا سائمان که بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

بیک موضع اِمَالُو نام نموده بود باتفاق اِیْمَانَات^(۲) با اوزبکان در سرحد
 بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاری را ازان طایفه از تیغ
 گذرانیده بقیة السیف راخلعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را
 چون عمر دوباره یافته هُوَالذِّی یُنزِلُ الْعِیْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا و در
 ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور
 بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سری بفتنه کشید و از
 نهایت آزرده گی که از جام و امین خان غوری حاکم جوناگرهه داشت
 و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگرهه را محاصره کرد و قلیچ
 خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امرای آن حدود را
 بر مر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن که از دریای شور بعرض
 ده کروه تا سی کروه راه جدا شده بریگستان جیسل میر در آمده غایب
 گشته گذشته بولایت کچه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی
 از گجرات بفقییر نوشت که چون خان خانان در وقت روانه شدن وعده
 کرده که درین مرتبه ملا الہدای امریوہ و فلانی را التماس نموده از
 درگاہ همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بمراسم آدابی
 که مقرر است دیده و رخصت از درگاہ گرفته یکجا سیر این ولایت
 نمایند که عالمی دارد

بعد ازان هرچه مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانه که دیوان خانه
 فتحپور برای ترجمه گری معین بود یکباری دید و از بزودی بجانب

گجرات مرخص گشت و روا رو کابل نیز در میان در آمد و آن داعیه که مفتاح نجات و سرمایه فتوحات خیال کرده بودم در پوره خفا ماند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و خانخافان بده کروهی سروهی رسیده قصد گرفتن سروهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید قاسم بارهه انجا با استقبال شتافته با جمعیت تمام رسیدند و راجه سروهی پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنین خان جالوری اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان بدربار حرکت ناصلایم ازو بظهور رسیده آثار بغی ظاهر شده بود مقید ساخته او را با حمد آباد برد و جالور را ازو انتزاع نموده فوج خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهی غزنین خان و سید جمال الدین ندیره سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز تقریب عشق بازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه یمین نامی که حالا او را اهرمفی توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته و جمعیت بهم رسانیده پرگنات نواحی را سی تاخت و راهها میزد عاقبت از دامن کوه در پتن گجرات پناه بعموی خویش سید قاسم برد حسب فرمان از پتن که جایگیر سید قاسم است طلبیده مقید بلاهور فرستاد آخر غزنین خان را بصبیه میان محمد وفا خزانچی مرحوم کدخدا ساخته برای خاطر میان فتح الله شریفی خسر پوره از رعایت و تربیب نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین را در نخاس بر سردار کشیده تیر باران کردند سر عاقبت بلذدی او از عشق این بود .

و درین ایام عرضداشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اتک

بذارس رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل خیبر پسر روشنی ملحد که هندوستانی بود با ازک دانشی و حالاً به پیر تازیکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منهنز به پشاور رسید اتفاقاً آتشی در قلعه افتاد و هزار تن دربار سوداگران سوخت و فریدون از آن آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد کس از هم‌تشفگی و بی‌آبی در راه هلاک شدند و در خلال این احوال خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا سلیمان از شمار بیشتر لشکر نامزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنها متصرف گشت و میرزا تاب مقاومت بآن لشکر نیاورده متوجه کابل گردیده و هم درین ایام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت درمان شراب امراض متضاده بهم رسانیده بر بستر ناتوانی افتاده و عشه پیدا کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایه (۳۹۹) از سرای وحشت و غمور بعالم بیخمت و سرور رحلت نمود

نگر تا چند گردن دور افک • که یک نوبه بیهوش آرد از خاک چو گشت آن سرزین در زبور و زیب • بخاک اندازش باد از یک آسیب و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثر را منهدمان بعرض رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول میخواستند که آن ولایت را بغورزدان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهده ملک نمیتوانند بدر آمد

بخوردان مفرمای کار درشت * که سندان نشاید شکستن بهشت
 رعیت نوازی و سر اشکری * نه کاریست بازیچه و سوسری
 بذابران خانیخان را بسرعت بچاسب گجرات فرمان نوشته نامزد
 گردانیده و عهد الدوله را بجهت اهتمام مهم دکن از درگاه نزد خان
 اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور بتسخیر دکن بودند در
 ماه و رایسین فرستادند و خود دهم این ماه عازم پنجاب گشته
 هلال شوال در دهلی دیدند و از منزل پانی پت میر ابو الغیث
 بخاری را در نواحی لکنو جایگیر داده رخصت فرمودند و در نوزدهم
 این ماه بآب ستنج رسیدند و درین ایام بقرب یکم هفته کم و بیش
 شیخ جمال بخاریار و خواجه اسمعیل ندیر شیخ اسلام که حسن و جمال
 تمام داشت درین ماه بجهت شرب مدام و مباشرت بر دوام از عالم
 فانی بسرای جاودانی رخت کشیدند یکی در لودهیانه دیگری در
 تهنیسرو و این تاریخ بتعمیه یافته شد * ع *

رفت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه کردهی میانکوت ملا الهداد اسروهه که دائمی بر سینه مانده
 و حرارتش بدل رسیده بود مسهلای از حکیم حسن خور و در روز
 بحق واصل شد مرگ هوش است شربت به او نیکو یاری بود رحمه الله

ای دل ترا که گفت بد دنیا قرار گیر

این جان نازنین را اندر حصار گیر

بناگر که تا تو آمده چند کس برفت

آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی لاهور بحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

سینزدهم ذی قعدة بکنار آب چناب منزل ساختند و درین منزل
 شیخ عبد الرحیم لکنوی مصاحب میر ابو الغیث و شیخ محمد
 بخاری که از پیش خان زمان آمده بدرجه اسرائی رسیده برگشته
 پنهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین آیام سودای گذرا پیدا
 کرده بود در خیمه حکیم ابو الفتح خود را بخنجر زد و بدست خود
 زخم او را بسته حکم نگاهداشتن در سیالکوٹ فرمودند و بعد از چند
 گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته
 بود الان کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود تا بوقت مرگ از دست
 و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین
 منزل محمد علی خزانچی که بکابل تعیین بود آمده معروض داشت
 که بعد از واقعه میرزا محمد حکیم فریدون خان و کیقباد و انرا سیاب پسران
 میرزا را که بجهة صفر سن دخیلی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام
 امرا بدیدن مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه
 شمس الدین خواری در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاسه داده
 بملازمت می آید *

و پنجم ماه ذی حجه راول پندی که قصده ایست مابین انک
 بنارس و رهناس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا
 محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عنایات و امدادات
 خرجی و علوفه لایق فرمودند و از نواحی انک بنارس میرزا شاهرخ
 و راجه بهگونده داس و شاه قلی خان محرم را با پنج هزار سوار
 بتسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلی

خان و رای سنگه درباری را بر سر بلوچان و زین خان کوکه را با
فوجی آراسته بر سر افغانان سواد و لاجور روان ساختند *
و در یازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسعین و تسعمایه (۹۹۴) آنک
بنارس مخیم شد و چون پیش ازین به بیست و پنج سال هندوستانه
پادشاهی خود را پیر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت در طایفه افغانان
درآمده و اکثر احمقان را مرید ساخته مذهب الحاک و زندقه را رواج
و رونق داده و تصنیفی را خیرالبیان نام نهاده در آن بیان عقاید فاسده
خود نموده و بمقر اصلی سرنگون رفته پسر او جلاله نام که در سن
چهارده سالگی در سنه تسع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۹) در وقت
مراجعت آیات عالیات از کابل بملازمت رسیده و مورک مراحم
شاهنشاهی گشته و از شدت جلالی موروثی و مقتدسبی فرار نموده
و باز در میان افغانان رفته و قطع طریق بنیان کرده و خلقی کثیر را
بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود
اگر بیضه زاع ظلمت سرشت * نهی زبر طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پرورشش * ز انجیر جنت دهی ارزش
دهی آتش از چشمه سلسبیل * دران بیضه گرم دم جبرئیل
شود عاقبت بچه زاع زاع * کشد رنج بیهوده طاوس باغ
بنابران بجهت دفع و زاع طایفه روشنائی روستائی که در حقیقت
عین تاریکی است و بعد ازین بتاریکی تعبیر خواهد یافت کابل را
بجایگیر مانسنگه تعیین کردند تا استیصال آن متمردان نماید *
و در ماه صفر این سال سعید خان کهکرو و بدر بر ملعون و شیخ
فیضی و فتح الله شربتئی و دیگرانرا بکوسک زین خان رخصت کردند

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعه روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افاضه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری نمودند و چون بکوتل کراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بابر آورد که افغانان امشب داعیه شب خون دارند آنرا زین دره تنگ که فرود آمده اید و عرض آن زباده از سه چهار گروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع آورد روز نزدیک زوال بود که بابر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی بی آنکه با زین خان مشورت نماید کوچ بيمحل کرد و اراده گذشتن از دره نموده و تمامی لشکری سر از عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون باران میریختند و دران کربوه بلاد مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلائق راه گم کرده در مغاکها وادی هلاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری ده پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بغذا رفت و بابر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سلک سگان جهنم داخل شد و پاره از جزای اعمال شذیعه خود یافت و خیلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خان جهانی و ملا شیرمی شاعر و جماعه کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتواند در قید شمار آورد و تاریخ این شد که • از خواجه عرب حیف • بکمی یکعدد و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست یافته بمحنت بسیار خود را بقلعه اذک رسانیدند و چون

همچون بیدر مصاحبی غالب را بدفراق بیداد داده آمده بودند و نفاقها
 مشخص و معین گردید چند روز از نظر مردود و از کورنش محروم
 مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر از آن رسیدند و از فوت
 هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بیدر برمی گفتند
 که حیف که جثه او را نتوانستند از آن تنگی بدر آرد تا باتش
 میرسد باز تسلی باین میدادند که چون از جمیع قبول آزاد و وارسته
 و مجرد بود همین تابش نیر اعظم پاک سازنده او بس است
 هر چند احتیاج بتطهیر نداشت و چون غلغله چنان برخاست که
 افغانان بر سر اٹک می آیند بذاببران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را
 آنطرف آب سند ساگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدفع آن
 متمدان نامزد ساختند و بالآخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت
 مدعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و از آن طرف
 مانسنگه که بر سر تاریکیان نامزد شده بود خلقی کثیر را از ایشان
 مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش ایلیچی
 عبد الله خان بمصحوب نامه و نظری اوزبک حاکم بلخ با سه پسر
 خود از خان رنجیده بملازمت می آیند بذاببران شیخ فرید بخشی و
 جمعی را از احدیان باستقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه
 بمعاونت ایشان را از کوتل خیدر گذرانیدند و تاریکیان مرزاه گرفته
 و جنگ کرده شکست یافتند •

و در بدست و بلجم ربیع الاول سده مذکور تسویل نوروز و شروع در
 سال سی و یکم و بطور نظامی سی و دوم از جاسوس واقع شده دیوان خانه
 اٹک را آئین بسته میر قریش را در آن روز کورنش دادند و مانسنگه

دران جشن بملازمت رسید و شیخ فیضی قصیده تهنیت گفت
که مطامعش این است

فرخنده باد یارب بر مملکت ستانی * از مبدء خلافت آغاز قرن ثانی
مخفی نماز که درین محل شبه از مهر تعیین ابتدای سال جلوس
بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهر پسر میرزا که
محمد شریف نام دارد و تقدیم سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات
پدر کرده انجا باید دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا
شاه رخ و راجه پهلوان داس و شاه قلی خان محرم که بسر حد کشمیر
در کوتل پهلوان رسیدند بجهت رسیدن خبر شکست زین خان
مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی
نموده و زعفران زار حاصل شال و دارا ضرب را بخالصه منسوب ساخته
و عمال تعیین نموده ولایت بتمام بایوسف خان باز گذاشته او را کذب این
معنی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح
پسندیده نیفتاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر روز شرف
افتاب همه را طلبیده کورنش دادند و هم در روز تحویل ایلچی
عبدالله خان و نظربی با فرزندان ملازمت نمودند و چهار لک تنگه
بنظربی که پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله خان
این است که اسمعیل قلی خان و رایسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه
آوردند و مانسنگه بکومک راجه تودرمل تمین یافت و خاطر ازان صوبه
جمع ساختند و در بیست چهارم ربیع الثانی سال نهم و نود و
چهار از آنک عازم لاهور شدند و از کنار آب بهت اسمعیل قلیخان را
بجای مانسنگه بدفع افانده و مانسنگه را بحکومت کابل تعیین

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکوسک اممعیل قلی خان و
 ساختن راه نگاه داشتند و در هفدهم ماه جمادی الثانی در لاهور نزول
 واقع شد و مقارن این حال سرپر شرعوب بهادر را که در نواحی
 بهرایج بنوکران حکیم ابوالفتح جنک کرده کشته شد و انثری
 میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند
 و غلطان غلطان از کوه کمون آمده بکنگره قلعه لاهور قرار گرفت
 و آن فتنه و شور تسکین یافت در نوزدهم شهر رجب دختر
 رای سنگه بهته را بشاهزاده سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل
 شعبان محمد قاسم خان میربحر و فتح خان فیلبان فوجدار جمعی
 از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل از آن یوسف خان
 کشمیری را که بعهد و قول راجه بهگوان داس آمده بود در بند کشیده
 میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهت رعایت
 حمایت و حمیت خود را بجهت هر زد و برای شیخ عبد الرحیم
 شریکی غالب بهم رسید و عاقبت در صحبت هم شرکت بوی نمود
 و چون امرا در کوتل کتریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدربار داخل
 خواصان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و
 گریخته بکشمیر رفته و قاضی سنی آنجا را بجهت تعصب در رفض
 بدست خود کشته و بخیاک افساک نموده نوکران پدر را بخود متفق
 ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده
 بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بدسعاش بود پاره از مردم
 او جدا شده بمحمد قاسم خان درآمدند و پاره در سوری نگر که شهر
 حاکم نشین کشمیر است لوای مخالفت بر افراختند یعقوب تسکین

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی
 مانعی بولایت کشمیر درآمدند. یعقوب تاب زیارده فرار نموده
 بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر یکسر بضبط و عمل درآمد و یعقوب
 باز جمعیت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهزم شد و باز شب خون
 آورده طرفی ندست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و
 چون او را در دره‌های تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند
 از روی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بملازمت پیوست و
 عاقبت او را در بهار نزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و
 یوسف و یعقوب هر دو محبوس در کلبه احزان بعلت مالخواهیا و
 هونا از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی
 به مصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و میر صدر جهان مفتی
 ممالک محروسه ساکن قصبه بهاتی از ولایت قنوج بجهت عزا پرسی
 سکندر خان پدر عبداللہ خان جانب ماوراء النہر روانه گردانیده و قریب
 یک و نیم لک روپیه و اسباب تحف از هدایای هندوستان بدست
 محمد علی خزانچی سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بایست
 هزار پیاده و پنجهزار سوار تخمینا بر سر سید حامد بخاری از امرای
 کبار سلاطین گجرات ریختند او با جمعی معدود که داشت برآمده
 در پشاور جنگ کرده کشته شد و زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم
 و شیخ فرید بخشی بجهت تدارک این امر بانجانب مرخص شدند
 و مان سنگ از کابل بجمعیت تمام بکوئل خیبر آمده جنگ عظیم
 با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز
 دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زده از

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادهوسنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهنانه اوهند می بود با فوجی آراسته بمدد مانسنگه رسید و افاغنه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده مانسنگه را در خیبر دید و از آنجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایه (۹۹۵) در لاهور بملازمت رسید *

واز غریب انکه محمدزمان میرزا ولد شاهرخ میرزا که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک اسیر شده و عبدالله خان او را به پیر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نبایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود قادر سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را سیاست فرمود و او را خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود باباس نا شناسی با گدایان ماور النهر بملازمت رسید و یک هزار عدد اشرفی هم اتمام یافت و از آنجا بحج رفته باز بدخشان رسیده و جمیعت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای سردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دیار را متصرف شد و غنیم را برآورده و از لاهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار هونمات دیگر بدست میرطوغان عهدی برای او فرستادند و چند سال سرکله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد و مآل حال او مذکور شود انشاء الله *

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنجم بنیاد نوروز

سلطانی و آغاز سال می و درم و بقول میرزا سوم از جلوس شد و به بیانی
 که گذشت جشنها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
 ازان جمله اینکه بیشتر از یک زن نکاح نکنند مگر آنکه نازاد باشد و گرفته
 خدا یکی و زن یکی و زن چون بسرحند ناسیدی رسد و حیض او
 منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
 نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند و هندو زنی خورن سال که
 تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
 دانند و ممنوع نشوند پس از هندوان زن کسی که مرده باشد دختر
 را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون مردان با همدیگر
 ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگوید و این بمنزله
 سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ
 بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت
 ویست و عیدهای مشهور هندوان برین قاعده رواج دهند و متمشی
 نشد هر چند فرامین دین باب از فتحپور در سنه نهصد و نود
 هم بکجرات و هم به بنگاله صادر شده بود دیگر از انال را از خواندن علم در
 شهرها مانع آیند که فسادها ازین قوم می خیزد دیگر معامله
 هندوان را بر هندی دانا بقطع رساند نه قاضی مسلمانان و اگر احتیاج
 بسوگند افتد یا آهن گرم تافته بدست منکر نهند تا اگر سوخت
 دروغ گوشت و الا راست گو یا آنکه دست در روغن گرم جوشنده
 بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورد که
 اگر پیش ازان سر از آب بر دارد مدعی علمیه را حق مدعی باید
 داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیأت قرار دادند
 و درین سال عبدالمطلب خان را با جمعی بجهت استیصال جلاله
 تاریکی به بندکش فرستادند و او را با سرداران قبایل افغانان شکست
 داد و خلایق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر
 زین خان مرد و زن ایشان را با ضعف و مضاعفه بند گرفتند و قهر
 خداوندی که بلائی غلا باشد علاوه قتل و اسیر آن جماعه گردید و درین
 سال که نهم و نوک و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده
 سلطان سلیم از صبیحة راجه بیگوان داس روی نمود و طوی عظیم دادند
 و از جمله اکاذیب اراجیف که از محالات یک قدم بدیشتراست درین
 سال انتشار خبر زندگی پیر بر ملعونست بعد از آنکه او در درکه هفتم از
 نار قرار گرفته بود مجمل آنکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهی
 را بان ناپاک دانسته و از مفارقتش در اضطراب و تپاک دیده
 بودند هر روز آواز در می انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان
 شمالی همراه جوگیان و سناسیان دیده آمده اند که سیر میکرد و
 حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقه دنیا مجرد بود
 دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی و اذمه یوسف
 زنی اینجا نمی آمده باشد و سفینهان در خانه این خبر باور داشته
 در لاهور ازو داستانها میگفتند و بعد از آن که احدی بنگرکوت رفته
 تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و صوتی
 پیش نبوده و بعد از آن شنیدند که او در قلعه کالنجار که بجایگیر آن
 مگ بوده رفته و عمال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که
 در وقت تیل مالیدن او حیامی محرم اسرار علامات بدنی او را

شفاخته و او پنهان می باشد و فرمانی فرستادند و کروری هندو خود
 بجعل یک مسافری غریبی خون گرفته بپیر بر اعتبار کرده پنهان می
 داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت ستر حال از هم
 گذرانیده نوشت که پیر بر خودش بود و لیکن اجلاس در رسید و
 معادت پای بوس نیافت و ماتم او را دربار داشته کروری و دیگران
 را طلبیده چند گاهی در شکنجه داشتند که چرا ما را بیشتر خبر
 نکردی و زر بسیاری باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان
 بر سر ولایت تله روان شده قلعه سیهوان را محاصره نمود و میرزا جانی
 بیگ ندیره محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبای
 خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیص بدرگاه فرستاد تا بتاریخ
 بیست و پنجم ذی قعدة سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب
 ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو
 مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد *

و در اوایل ربیع الثانی زین خان کوکه را بحکومت کابل نامزد گردانیده
 مانسنگ را از آنجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خانان میرزا
 خان باعلامت الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضدالدوله از
 گجرات در لاهور بایلغار و بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان
 از بکر آمدند *

و مجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از
 شکست ثانی در ناولت براه جنبدانیر بولایت صورت فرار نموده
 در کوندل پانزده گروهی قلعه چوناکره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق
 برو جمع آمدند و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع به امین

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت و همین قدر مبلغ
 بجام که داعیه تسخیر احمد آباد در متخلیه او قرار گرفته طامعش
 بحرکت در آمد و امین خان از روی پخته کاری او را بفریب
 نزد جام سدرسال نام فرستاده پیغام داد که جام را همراه گرفته روان شوید
 که من نیز از عقب میروم و جام نیز چون اصناف گنجینه او را از
 سر و آورده آمدن خود را بیهانه سرانجام لشکر بدسویف و تمویق
 انداخت و مظفر در موضعی شصت گروهی احمد آباد رسیده انتظار
 وعده امین خان غوری و جام می برد که خانخانان بسورعت تمام
 با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کوسک امین خان نا امین
 و جام نادرست مایوس شده سراسیده و حیران گشته مراجعت
 بکوهستان نموده بدوارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
 برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیله شاه ابوتراب
 نزد خانخانان فرستادند و مردم جام خانخانان را سرگروه بکوهستان برده
 غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کتھی
 که خویشان مادری اویند بجانب گجرات رفته در آئذیه نام جایی که
 بگذار دریای ساپرمئی شکستگیهای عظیم دارد و از ولایت کولیان
 مستمر است پناه برد و امرای که خانخانان بجهت احتیاط در وقت رفتن
 درین محال خطر ناک برای همین روز گذاشته بود بصرهاری سید
 قاسم باره جنگی عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلان و آفتابگیر
 او بدست امت آفتاب آمد و مردم خویش کشته شدند و او خود فرار
 نموده بجانب کتھی واره از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از
 بروی بازگشته بر سر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

کرده تا دوهزار نوکر او میگویند که ترک طعام نموده خود را بجهل بر
 مردن قرار داده باستقبال آمده اند و چون مفاصله هفت کروه راه
 ماند جام پسر خود را با سه فیل و هزده اسب کچی که مشابه عربی
 است با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین
 هنگام بود که خانخانان مرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در
 فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کاتھیان و دیگر
 زمین داران قلعه چونا گره را پیشپیده و نظام الدین احمد و سید
 قاسم باره و جماعه بفرموده قلیچ خان از احمد آباد متوجه سورت
 شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت
 گذارش یافت و بعد از رسیدن خانخانان براه سردهی و جالور در
 احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند
 خان حاکم ولایت برار بیدر قگی اعظم خان و شهاب الدین احمد
 خان و سایر امرای مالموه و رای سین نامزد گردانیده فرمانی بنام
 جایگیر داران آن حدود که تعداد اسامی ایشان متعذر است باین
 مضمون نوشتند که بسرداری اعظم خان اولاً برار را از تصرف کهنیان
 برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هندیه
 که سرحد کهن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم
 خان کینه دیرینه پدر کشتگی را با شهاب الدین احمد خان که آن
 فتنه باغوازی او بود ظاهر ساخته هم او را و هم عضد الدوله را که
 مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایذای لسانی و
 غیران میکرد و با عضد الدوله باوجود حق استادی استهزای غیر
 مکرر می نمود تا شهاب الدین خان با خاطری آزرده برایشین که

جایگیر داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که شکستگی عظیم بذاصوس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی و دیگر نو دولتان محرک ماده فتنه و فساد بودند اما بسمی عهد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم آسیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر دکن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عهد الدوله نزد او رفته مقدمات و عطا آمیز در میان آورد و در دل سندان او جایگیر نشد

نبرد میبخ آهنی در سنگ

و از آنجا مراجعت کرده بگجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر تسخیر دکن نموده ببرد

تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی
و راجه علی خان با لشکر دکن بر سر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت نیاورده بیجاذب برار رفته آنجا هم استقامت نوزیده شهر ایلچپور را غارت و خراب ساخته و آنجا هم قرار نگرفته بندر بار شدافت و دکنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را بندر بار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از خانخانان که یزنه اوست متوجه احمدآباد شد و خانخانان باستقبال برآمده و در محموله آباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر را دیده و صحبت باتفاق یا بدغان داشته قرار دادند که خان اعظم باتفاق خانخانان در احمدآباد بجهت دیدن همشیره خود رود و از آنجا متوجه دفع دکنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعه از امرای نامزد آن حدود باجمعهم به بروده فرستادند و این هر دو

سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا به سرعت برای جمع لشکر خویش بندر بار رفت و خانخانان در بهروج آمد و اعظم خان بار نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندر بار متوجه مالوه و خانخانان از بهروج عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باو طاب خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اٹک بنارس که آن را اٹک کٹک نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیه تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پایی بوس مرا برین میدارد که درین سفر همراه باشم و بعد از رسیدن اردو از اٹک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیچ خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه بیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چندانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایسته پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابو الغیث بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح وصفش کجا تواند کرد * خامه کز دلم شکسته ترست
 در آنکه نو بعارضه زحمت توانیج برحمت حق پیوست و نعتش مطهر
 او را در دهلی آورده در روضه آبای کرام او مدفون ساختند و * میر
 ستوده میر * تاریخ یافته شد (مولفه)

بگورستان او ریزی عبوری کردم از عبرت
 جهانی دیدم از آسودگان یکسر بمیدانش

ازین سو رفته انبوهی و ز آنسو آمده یک کس
 که از وی حال پرسم یا نشان باشد از ایشانش
 دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
 ز شارسدان گیتی رفته و گردیده مهمانش
 از آن جمله امیری پاک طبیعت بو تراب آئین
 ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیهانش
 زهی شایسته سیرت سیدی فرخنده طاعت هم
 که خلق مصطفی بودی عیان در روی خندانیش
 بخار ای که دهلی قبه الاسلام بود از وی
 چه شد آن قبه و آن اسلام و یارب کو مسلمانش
 چو درویش سپاهی بود خاک پایش از یابم
 کشم در چشم بخت خویش چون کحل صفاهانش
 بداینش ز قندیل دل خود سوختم شمعی
 اگرچه مشعل ربانی آمد نور ایمانش
 بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکی
 اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

درین سال حکم شد که هر قوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم
 عربیه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نخوانند و کساد فضل و تاریخ
 یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سنگه بدرگاه آمد و درین سال
 خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده عتی قلیخان حاکم
 آنجا را با جمعی بیدشوار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و
 شکست هری و تاریخ یافتند و در محرم سنه ست و تسعین و

تسعمایه (۹۹۴) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجی پور و پنده نامزد شد و در شب عاشورا او را در خلوت پادشاه خانان جام دوستگانی داده حرف و حکایت اراده در میدان آورده در مقام امتحان شدند او بی تکلفانه بفرص رسانید که اگر مریدی عبارت از جان سپاری است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج بامتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندو خود هشتم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام است به همین گذشت و پیشتر نکافتند تا بجانب بنگ روان شد و در همین ایام حکومت کشمیر به میرزا یوسف خان رضوی مشهوری مقرر فرموده محمد قاسم خان را از آنجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسعمایه (۹۹۴) محمد صادق خان را بدافع یوسف زئی بسوال بجزور رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوت و غیره به او عنایت شد و اسمعیل قلی خان را از سواد بجزور طلبیده در گجرات فایم مقام قلیچ خان ساختند و قلیچ خان را بدرگاه طلبیدند • و درین ماه میرزا فولاد بنگ برلاس نیم شبی ملا احمد راضی را که سب صحابه علانید میکرد بدبانه از خانه بر آورده کشت و تاریخ آن • زهی خنجر فولاد • یافتند و دیگری • خوک سقری • گفت و الحق آن سگ زمانی که نزع داشت فقیر روی او را بعینه چون روی خوک دید و دیگران نیز همچوین می دیدند نمود بالله من شرور انفسنا میرزا فولاد را پدای فیل بسته در شهر لهور گردانید تا بدرجه شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابوالفتح از وی پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستی که بکلانتری از وی متعرض میشدم حکیم همین سخن را بعرض رسانیده گفت که این بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابراین سیاستش فرمودند وگرنه بتقریب مردانگی و شفاعت اهل حرم می خواستند که جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز بمقرر اصلی شتافت و شیعیان در وقت غسل بنا بر قاعده مذهب خویش می گویند که میخی در مقعد او کرده در میان دریای غوطه ها دادند و بعد از دفن او شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل بر قبرش محافظان گذاشتند و باوجود آن سالی که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی جثه کثیف او را بر آورده سوختند *

در بیست و دوم ربیع الثانی سال نهمصد و نود و شش تحویل نوروز و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد در لنگخانه عام را که صد و چهارده ایوانست در قماشهای لطیف و پرده های مصور گرفته اقسام زینت و زیب عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف شرع رواج یافت و شیوع معصیت * تاریخ شد و همدربین ایام قلندری خان از گجرات آمده بملازمت رسید و قسام پیشکش گذرانید و حکم شد که باتذوق راجه تودرمان که بسیار خرف و مبهوت شده و درین ایام شبی او را حریفی از کهین بنزخم شمشیر مجروح ساخته و پوست مال گذشته بود در دیوان خانه مهمات ملکی و مالی به پردازد و درین سال راجه کماون از کوه سولکا که دیدن پادشاهان را متخیله او و آبا واجداد او لعنت الله علیهم تخیل فکرده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام غرایب پیشکش آورد از آن جمله گاو قطاس و آهوی مشکین که از

گرمی هوای راه مرده بود فقیر دیدم که بصورت روباه بود و دندان خورد
از پیش برآمده و بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پلچیده
بودند بنظر درنیامد و می گفتند که آدمی نیز دران کوه بابل و پرسی
باشد و می پند و دران ملک درخت انبه که همه سال برده
نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با ایلچیان
میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مرحام خسروانه
گشت و در ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹)
ترجمه کتاب را مابین را در عرض چهار سال نوشته و مثنی تمام
ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند

جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم
که بار اول مجملات قریب هفتاد جزو و مفصلا در مرتبه ثانی
صد و بیست و شش جزء شده حکم فرمودند که دیدار چه چنانچه رسم مصنفین
می باشد نیز بنویس و چون انتیاش چندان نداشت و نیز خطبه بی
نعت بایستی نوشت اغماص نمودم و از آن نامه سیاه که چون نامه عمر من
تبداهت پناه بخدا می جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر میخوانم
چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته
شده نفرین باز آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرك بک شیئا
وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم به و تبت عنه و اقول لا اله الا الله محمد
رسول الله این توبه من که نه توبه باس است بدرگاه تو اب
وهاب مقبول گردد و درین ایام قلابی شیخ کمال بیابانی نام از

کنار آب راوی آورده تعریف کردند که در عین حرف و حکایت در طرفه العین ازان طرف آب رفته فریاد می زند که فلانی بخانه خود روید او را در خلوت در کنار آب برده گفتند که ما طالب این طور چیزهائیم اگر این خارق عادت بمای نمائی هرچه از مال و مملکت داریم ازان تست و ماهم ازان توایم چون از مدائنی و ندائنی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته تو را از بالای قلعه می اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها و الا بجهنم رفته باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پرساختن این دوزخ میگردیم او خود یک مترش پسر می لاهوری داشت که در وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام مخاطب گرفته باواز مشابه پدر فریاد میزند که فلانی برو و این قلاب بدبانه وضو در گزاره آب میان جری پنهان میشد و ثانی الحال او را چون در بکر فرستادند و انجا نیز لال کرامات زده با خانخانان و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه بلباس بازیگران دستی و سر و پائی جدا جدا می نمود و دولت خان افغان را که وکیل کل و نفوس ناطقه خان خانان بود مرید خود ساخت

عامی اگر بموتبه ز افلاک برتر است

عامی خراست معتقدش که ترا زخر است

و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن مترش گوی زرین از خان خانان برای شیخ قلاب خود گرفته گفت که خضر علیه السلام بشما دعا رسانیده و این گوی را در آب طنبیده و بجعل و تلبیس گوی روئین بحضور خان خانان در آب سند انداخت و گوی زر را